

«امکان از خود بیگانگی» از منظر قرآن و اندیشمندان مسلمان

سیدعابدین بزرگی*

چکیده

اندیشمندان مسلمان که درباره انسان‌شناسی پژوهش نموده‌اند، بر این باورند که انسان‌ها حقیقت و واقعیتی دارند که با کلماتی مانند «من» و «خود» به آن اشاره می‌نمایند. «من» و «خود»، با اینکه ارزشمندترین شیء، نزد آنان است، در بسیاری از اوقات مورد غفلت و فراموشی واقع شده، در نتیجه، انسان‌ها از خود بیگانه می‌شوند.

تحقیق حاضر با مدنظر قرار دادن آیات قرآن کریم و بررسی دیدگاه اندیشمندان مسلمان، درصدد تبیین «امکان از خود بیگانگی» بوده، به این نتیجه رهنمون گردیده است که حقیقت و واقعیت انسان، نفس اوست که ذومراتب می‌باشد. رشد و تعالی این حقیقت، وابسته به ارتباط داشتن با خدا و توجه به مرتبه عالی آن است؛ به گونه‌ای که اگر انسان، خدا و یا مرتبه عالی آن را فراموش نماید و با آنها بیگانه شود، از خود بیگانه خواهد بود. از این جهت بسیاری از انسان‌ها نسبت به خدا و مرتبه عالی نفس بی‌توجه هستند، نه تنها «امکان از خود بیگانگی»، بلکه وقوع آن نیز ثابت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خود، نفس، مراتب نفس، حلول، از خود بیگانگی، فراموشی خدا، خسران.

مقدمه

بی‌تردید، شناخت انسان، یکی از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین موضوعاتی است که مورد تحقیق پژوهشگران قرار گرفته است و آنان با توجه به دغدغه‌هایی که نسبت به مسائل انسان‌شناسی داشته‌اند، برخی از آنها را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. از جمله این مسائل که در قرن‌های اخیر مورد تحقیق آنان قرار گرفته، «ازخودبیگانگی» است. اکثر اندیشمندان مسلمان، با الهام گرفتن از آیات قرآن، معتقدند: انسان‌ها به واسطه غرق شدن در امور مادی، از خود و خدا غافل شده و چنین غفلتی، عین «ازخودبیگانگی» است.

«ازخودبیگانگی» با همین عنوان، ابتدا در فرهنگ غربی به کار برده شد و افرادی مانند فویرباخ (انگلس، بی‌تا، ص ۴۰ و ۶۶-۷۲) و کارل مارکس (مارکس، ۱۳۷۷، ص ۱۷۰) از جمله کسانی هستند که در اظهار نظرات خود، از این واژه استفاده نموده‌اند. پس از ورود این مفهوم به جهان اسلام، بخصوص به ایران، برخی از صاحب‌نظران، مانند شهید مطهری (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۶۵-۱۷۹؛ مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۹۴)، علامه محمدتقی جعفری (جعفری، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳ و ۱۲۴)، آیت‌الله مصباح (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۶۵-۶۱؛ مصباح، ۱۳۸۸، ص ۸۵-۹۳)، آیت‌الله جوادی آملی (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۶-۳۱۷)، شریعتی (شریعتی، ۱۳۶۱، ج ۲۵، ص ۱۸۹-۱۹۰ و ۲۴۰) و سروش (سروش، ۱۳۷۱، ص ۲۱۸-۲۲۵؛ سروش، ۱۳۷۳، ص ۴۴۵)، آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.

انسان به دلیل حبّ به ذات و حبّ به کمالات خود، از یک سو، باید عواملی که سبب رشد و تعالی

او می‌شوند شناسایی کند، تا به آنها عمل نماید و از سوی دیگر باید اموری را که سبب سقوط او از مرتبه انسانی می‌شوند نیز مورد تفحص قرار دهد تا بدان مبتلا نشود و یا اگر گرفتار آنها شده است، از خود دور نماید. از آن رو که امکان ازخودبیگانگی زنگ خطری برای جلوگیری از سعادت انسان است، شایسته است که آن را مانند سایر ناهنجاری‌های روحی و روانی مورد پژوهش قرار داده، علت یا علل آن را شناسایی نماییم.

مقاله حاضر با نگاه تطبیقی، «امکان ازخودبیگانگی» را از دیدگاه اندیشمندان مسلمان با قرآن مورد بررسی قرار داده، و در این تطبیق، به سؤالات ذیل پاسخ داده است:

۱. معنا و مفهوم «ازخودبیگانگی» از دیدگاه اندیشمندان مسلمان چیست؟

۲. با توجه به علم حضوری انسان به خود (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۹۲؛ فنایی اشکوری، ۱۳۷۵، ص ۳۱؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۷۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۹۲؛ مصباح، ۱۳۷۰، ص ۱۲۸)، چگونه «ازخودبیگانگی» امکان‌پذیر است؟

۳. با مراجعه به قرآن، از یک سو، فهمیده می‌شود که انسان به «خود»، توجه و اهتمام دارد و از سوی دیگر، برخی از آیات بیان می‌کنند که انسان «خود» را فراموش نموده، از آن بیگانه می‌شود. این‌گونه آیات چگونه با همدیگر جمع می‌شوند؟

در این پژوهش، نخست با طرح و بررسی تعاریف و دیدگاه‌های متفکران اسلامی درباره «ازخودبیگانگی»، امکان «ازخودبیگانگی» از کلمات

۱-۲. حقیقت «نفس» از دیدگاه متفکران اسلامی
 اندیشمندان مسلمان درباره حقیقت «خود» یا «نفس» دیدگاه واحدی نداشته، نظریات متفاوتی ارائه داده‌اند. در ذیل، به مهم‌ترین این نظریات اشاره می‌شود:
 الف) گاهی گفته می‌شود که انسان متشکل از اجزای اصلی و غیراصلی است. اجزای غیراصلی، همواره در حال تغییر و تحول بوده، از بین می‌روند و اجزای دیگری جایگزین آنها می‌شوند، اما اجزای اصلی، که تشکیل‌دهنده حقیقت انسان هستند، در زمان حیات انسان و بعد از مرگش باقی مانده، هیچ‌گاه از بین نمی‌روند و به واسطه همین اجزاست که انسان در قیامت دوباره زنده می‌شود. از منظر این عده، «خود» یا «نفس»، همان اجزای اصلی می‌باشد؛ از این رو، اگر گفته شود: انسان مرکب از نفس و بدن است، مراد این است که او مرکب از اجزای اصلی و غیراصلی است (ر.ک: فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۸۸).
 ب) برخی دیگر بر این باورند که انسان موجودی مرکب از روح و بدن است و این روح که مادی و جسم لطیف است، تشکیل‌دهنده حقیقت و «خود» انسان می‌باشد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۲۰۵).
 ج) فیلسوفانی مانند ابن‌سینا و ملاصدرا، با توجه به دلایل عقلی و نقلی به این نتیجه رسیده‌اند که انسان علاوه بر بعد مادی، بعد مجردی دارد که نفس و «خود» انسان است و با تعابیری مانند «من» و «تو» از آن یاد می‌شود (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۴۱۷ق، ص ۲۸۸-۳۰۳؛ ابن‌سینا، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۳۶۸؛ ملاصدرا، ۱۴۲۳ق، ج ۸، ص ۱۱۸ و ۲۴۵؛ ملاصدرا، ۱۳۴۶، ص ۲۲۷؛ ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۵۳؛ طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۵۵؛ ج ۶، ص ۲۰۵؛ حسن‌زاده آملی،

آنان استنباط گردیده، سپس با بهره‌گیری از آیاتی که با این بحث تناسب داشته‌اند، این نتیجه به دست آمده است که انسان‌ها به واسطه توجه به بُعد حیوانی، از بُعد انسانی، غافل شده، ارتباط خود را با خدا قطع و یا کم‌رنگ می‌نمایند، و از این رو، از خود و خدا بیگانه می‌شوند؛ در نتیجه، از منظر قرآن نیز «از خودبیگانگی» امری امکان‌پذیر است.

۱. مفهوم‌شناسی

فهمیدن امکان «از خودبیگانگی»، متوقف بر بررسی معنای لغوی و اصطلاحی اجزای این واژه و تعریفی است که از آن ارائه می‌شود. از این رو، ابتدا باید به شرح و توضیح این اجزا بپردازیم و به دلیل آنکه «خود» در زبان فارسی، همان «نفس» است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳؛ معین، ۱۳۶۰؛ عمید، ۱۳۳۷، ذیل واژه خود)، معنای نفس را در لغت، کلمات اندیشمندان و قرآن مورد جست‌وجو قرار می‌دهیم.

۱-۱. حقیقت «نفس» در لغت

لغویان معانی مختلفی برای «نفس» ذکر نموده‌اند؛ مانند: روح، شخص، حقیقت شیء، ذات‌الشیء، عین شیء، ما یکون به التمییز، الدم، الانسان جمیعہ، جسد و معانی دیگر (ر.ک: ابن‌منظور، ۱۹۹۵، ج ۱۴، ص ۲۳۳؛ فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۱-۲، ص ۶۱۷؛ انیس، ۱۳۶۷، ج ۱-۲، ص ۹۴۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۱۸). از میان این معانی، «روح» به صورت مستقیم با بحث «از خودبیگانگی» سازگاری دارد و از آن رو که «حقیقت‌الشیء»، در مورد انسان، بر روح منطبق می‌شود، این معنا نیز قابل قبول است.

۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۱۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۶۴۱). این معنا در مورد خدا نیز استعمال می شود؛ مانند ﴿كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام: ۱۲)، ﴿وَ يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران: ۲۸).

(ب) به معنای شخص انسان؛ یعنی موجودی که مرکب از روح و بدن است. در این معنا، بدون اضافه نیز به کار می رود؛ مانند: ﴿وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾ (بقره: ۴۸).

(ج) روح انسانی (ر.ک: طبرسی، ۱۹۸۶، ج ۱، ص ۱۳۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ذیل کلمه نفس؛ مصباح، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۲)؛ مانند ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ (زمر: ۴۲)، ﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (انعام: ۹۳).

(د) با توجه به اینکه نفس انسان، دارای مراتبی مانند مسوئله، اماره، لوامه و مطمئنه است، برای بیان این مراتب نیز «نفس» استعمال می شود (ر.ک: طبرسی، ۱۹۸۶، ج ۱، ص ۱۳۳؛ مصباح، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۲؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۵). از میان این کاربردها، کاربرد سوم و چهارم با بحث «از خود بیگانگی» تناسب دارند.

خلاصه اینکه نفس در لغت دارای معانی مختلف بوده، در قرآن و کلمات اندیشمندان نیز استعمال و کاربردهای گوناگونی دارد. یکی از این معانی که هم لغت بر آن دلالت دارد و هم در قرآن و کلمات اندیشمندان به کار می رود، «روح انسان» است که با کلماتی مانند «من» و «خود» از آن یاد می شود.

۱-۴. بیگانگی

«بیگانگی» دارای معانی مختلفی است. برخی از آن، که متناسب با این مقاله است، عبارت است از: عدم

۱۳۸۰؛ فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶). این نفس دارای مراتب نباتی، حیوانی و انسانی است. مراتب نباتی و حیوانی، گرچه برای حیات انسان ضروری اند، ولی تشکیل دهنده حقیقت آدمی نیستند. حقیقت انسان را مرتبه عالی نفس تشکیل می دهد.

(د) در دیدگاه عرفا، گرچه انسان دارای دو بعد مادی و مجرد است، ولی حقیقت واقعی انسان را از آن نفس مجرد نمی دانند، بلکه معتقدند: وقتی به حقیقت انسان دسترسی پیدا می کنیم که نگاه استقلال را از نفس برداریم و آن را همراه با مبدأ و علت حقیقی اش لحاظ کنیم. در این نگاه، آنچه اصالتاً دیده می شود، همان مبدأ است و نفس، جلوه و مظهری از آن بوده، از خود، ذاتی ندارد تا بخواهد به صورت مستقل وجود داشته باشد؛ در نتیجه، حقیقت و «من» انسان، در ارتباط با خدا معنا و مفهوم پیدا می کند (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۱). در این نگاه، انسان، حقیقتی خدایی داشته، از خداست و به سوی او برمی گردد و باید تمام عمرش برای خدا باشد.

۱-۳. «نفس» در قرآن

در قرآن، «نفس»، دارای کاربردهای گوناگونی است؛ از جمله:

الف) به معنای ذات. نفس در این کاربرد، به صورت مضاف به کار رفته، به معنای همان چیزی است که به آن اضافه شده است؛ مثلاً، «نفس الانسان» یعنی خود انسان و «نفس الحجر» یعنی خود حجر. در این حالت، «نفس» فقط بر تأکید لفظی (مانند جانی زید نفسه) و یا تأکید معنوی (مانند جانی نفس زید) دلالت دارد (ر.ک: طباطبائی،

از بین می‌بردند و خود به جای آن می‌نشستند و با این کار، شخصیت آن افراد زایل می‌شد؛ در نتیجه، انسان‌های دیوانه و مجنون، خود را آن انسان همیشگی احساس نمی‌کردند، بلکه دیو و جن احساس می‌نمودند. طبق این اعتقاد، دیوانه، یعنی: حلول دیو در انسان، و مجنون یعنی: حلول جن در انسان. «از خودبیگانگی» و الیناسیون نیز بیماری است که دیو یا جن در انسان حلول می‌کند و به واسطه آن، انسان، دیوانه و مجنون شده، خود را آنچنانکه هست، حس نمی‌کند، بلکه دیو و جن را در خود می‌یابد و می‌شناسد (شریعتی، ۱۳۶۱، ج ۲۵، ص ۱۸۹-۱۹۰ و ۲۴۰).

تعریف فوق مبتنی بر حلول دیو و جن در انسان است؛ از این رو، اگر حلول دیو و جن در انسان ممکن باشد، از خودبیگانگی نیز امکان‌پذیر خواهد بود و اگر حلول دیو و جن در انسان ممکن نباشد، از خودبیگانگی نیز امکان ندارد و از آن رو که شریعتی حلول دیو یا جن را در انسان می‌پذیرد، «از خودبیگانگی» و الینه شدن او را نیز امکان‌پذیر می‌داند. با توجه به اینکه محوریت این تعریف، مسئله حلول موجود دیگری در انسان است، برای بررسی این دیدگاه، باید درباره حلول غیر، در انسان بحث نماییم. برای حلول موجودی مانند دیو و جن در انسان، چند معنا می‌توان در نظر گرفت:

الف) همان‌گونه که انسان به واسطه حرکت جوهری و با اعمال اختیاری خود می‌تواند به مرتبه حیوانیت تنزل پیدا کند ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)، ممکن است به مرتبه دیو و جن نیز تنزل پیدا کند. در این صورت، این انسان گرچه صورت انسانی دارد، ولی قلب و نفس

آشنایی، اجنبی بودن، غیریت و عدم خویشاوندی (دهخدا، ۱۳۷۳؛ معین، ۱۳۶۰، ذیل واژه بیگانگی).

۲. امکان «از خودبیگانگی» از منظر متفکران مسلمان
اگر کسی معتقد شود که انسان اصلاً «خود»ی ندارد و اگر از «خود»، بحثی به میان می‌آید، چیزی جز پندار نیست، در این صورت، با توجه به فاقد «خود» بودن انسان، «از خودبیگانگی» او نیز امکان‌پذیر نخواهد بود، ولی از آن رو که متفکران اسلامی برای هر انسان، حقیقت و واقعیتی قابل هستند که با کلماتی مانند «من» یا «خود» از آن یاد می‌نمایند، معتقدند: او می‌تواند به واسطه برخی از افعال اختیاری، از آن غافل و بیگانه شود. این متفکران با توجه به تعاریفی که درباره «از خودبیگانگی» دارند، نحوه امکان آن را به صورت‌های مختلفی بیان می‌نمایند؛ از این رو، پیش از آنکه امکان «از خودبیگانگی» را در نگاه اندیشمندان اسلامی بیان نماییم، ابتدا به بیان تعاریف آنان درباره «از خودبیگانگی» می‌پردازیم و سپس با توجه به آن تعاریف، امکان «از خودبیگانگی» را پیگیری می‌نماییم. در ذیل، به مهم‌ترین این تعاریف اشاره می‌کنیم و با مدنظر قرار دادن آنها، مسئله امکان «از خودبیگانگی» را پی می‌گیریم.

۲-۱. دیدگاه دکتر شریعتی

شریعتی در کتاب انسان بی خود معتقد است: آنچه که تحت عنوان «از خودبیگانگی» مطرح می‌شود، همان الیناسیون و الینه شدن انسان است. وی در توضیح این واژه می‌گوید: در قدیم کسانی را دیوانه و مجنون می‌دانستند که دیو و جن - که یک شخصیت غیرانسانی هستند - در آنان حلول کرده، عقل آنان را

تقسیم‌بندی به دو قسم تقسیم می‌شوند: الف) موجوداتی که به حسب ظاهر نمی‌توانند از خود تصویر و شناختی داشته باشند؛ مانند جمادات، نباتات و حیوانات. چنین موجوداتی هرگز از خود بیگانه نمی‌شوند؛ چون همواره همان چیزی هستند که باید باشند. ب) موجوداتی که می‌توانند از خود تصویر و شناختی داشته باشند؛ مانند انسان‌ها.

تصویر و شناختی که انسان‌ها از خود دارند، اگر صحیح و درست باشد، سبب می‌شود تا آنان با خود آشنا بوده، از بیگانگی در امان باشند، ولی اگر این تصویر و شناخت، غلط و وارونه باشد؛ یعنی در واقع چیزی باشند و تصویری که از خود دارند، چیز دیگری باشد، موجب از خود بیگانگی آنان می‌شود. در این حالت، آنان دو «خود» دارند: یک خود واقعی و یک خود توهمی. و به جای اینکه برای خود واقعی کار کنند، برای خود توهمی کار می‌کنند (سروش، ۱۳۷۱، ص ۲۱۸-۲۲۵؛ سروش، ۱۳۷۳، ص ۴۴۵).

طبق این دیدگاه، از خود بیگانگی، مبتنی بر تصویر غلط و وارونه‌ای است که انسان از خود دارد و از آن‌رو که انسان می‌تواند تصویر وارونه از خود داشته باشد، امکان از خود بیگانگی او نیز وجود دارد؛ مثلاً، طبق تعالیم دینی، امور زیر، تصاویر و شناخت نادرستی هستند که بسیاری از انسان‌ها از خود دارند و از این جهت از خود بیگانه‌اند:

الف) کسی که به خاطر عدم پذیرش نفس، حقیقت خود را بدن مادی دانسته، تمام تلاش خود را صرف رسیدگی به بدن و تن‌پروری نماید.

ب) کسی که در برابر پیامبران و راهنمایان الهی تکبر ورزیده، برای رسیدن به سعادت و کمال، خود را بی‌نیاز از آنان بداند.

دیوی و شیطانی داشته، راه سعادت را شناسایی نمی‌کند تا از آن تبعیت نماید و به دنبال تشخیص راه ضلالت و گمراهی هم نیست تا از آن‌گریزان باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (نهج البلاغه، خ ۸۷).

ب) مراد از حلول، غلبه یک فکر و اندیشه بر فکر و اندیشه دیگر و یا به معنای تسخیر موجودی به واسطه موجود دیگر باشد؛ مثلاً، جن یا شیطانی، انسانی را به تسخیر خود درآورد و امور انسان را تدبیر نماید.

ج) مراد از حلول، نفوذ موجودی در انسان باشد. حلول به معنای اول و دوم امکان‌پذیر است و با این حلول، انسان از حقیقت خود، دور و ناآشنا گشته، برای غیر «من» و غیر «خود» کار و تلاش می‌کند؛ از این‌رو، باید گفت از خود بیگانگی، امری ممکن خواهد بود. ولی اگر مراد از حلول، معنای سوم باشد، این معنا، مسامحه‌ای و مجازی می‌باشد و حقیقتاً امکان ندارد موجودی در انسان حلول و نفوذ نماید؛ چون با نفوذ و حلول واقعی موجودی مانند دیو یا جن در انسان، از یک سو، به خاطر انسان بودن، باید دارای ماهیت و هویت انسانی باشد و از سوی دیگر، به خاطر حلول بیگانه در او، باید ماهیت و هویت او را نیز دارا باشد؛ یعنی یک موجود باید دارای دو ماهیت و هویت باشد که قابل پذیرش نیست؛ در نتیجه، از این جهت، از خود بیگانگی نیز امکان‌پذیر نخواهد بود.

۲-۲. دیدگاه سروش

سروش بر این باور است که مخلوقات در یک

تقدم دیگران بر خود و... از این مرتبه نفس ناشی می‌شود. از آنجاکه انسان موجود مختار است، ممکن است به واسطه عوامل مختلفی مانند نسیان، غفلت و سرگرم شدن به لهُو و لعب، مرتبه عالی و انسانی را فراموش کند، و مرتبه دانی و حیوانی را مورد اهتمام قرار داده، حکومت سرزمین وجودی انسان را به آن واگذار نماید. در این صورت، انسان از «خود» یا همان بُعد انسانی، بیگانه شده و «ناخود» یا بعد حیوانی بر او مسلط می‌شود (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۶۵-۱۷۹؛ مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۹۴).

۲-۴. دیدگاه علامه محمدتقی جعفری

علامه جعفری، «از خود بیگانگی» را از حیث ارزش‌گذاری به دو قسم تقسیم می‌نماید: الف) از خود بیگانگی منفی: این حالت، دارای معانی مختلفی است، مانند انکار مبدأ و منتهای خود، جهل و ناآشنایی نسبت به خود، فراموش نمودن حقیقت خود، خودباختگی و خود را به بهای ارزان فروختن. ب) از خود بیگانگی مثبت؛ یعنی موجودی در اثر سیر تکاملی و حرکت به سوی خدا، نقص‌های خود را رها کرده، به سوی کمالات حرکت می‌کند. این سیر، حرکت از خود به خود است و به یک معنا می‌توان گفت که حرکت از ناخود به خود می‌باشد؛ مثلاً، با تزکیه و سیر و سلوک تلاش می‌کند منیت و انانیت خود را فراموش نماید (جعفری، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳ و ۱۲۴). از آنجاکه بسیاری از انسان‌ها به واسطه غرق شدن در امور دنیوی و توجه انحصاری به بعد حیوانی، مبدأ و منتهای خود را فراموش می‌کنند و یا به دلیل جهل نسبت به حقیقت خود، خود را باخته و به بهای ناچیز آن را از دست می‌دهند، از دیدگاه علامه جعفری نیز، «از خود بیگانگی» امکان‌پذیر خواهد بود.

ج) کسی که فقر و احتیاج خود را فراموش کرده، خود را غنی و بی‌نیاز از خداوند بداند.

تعریف فوق‌گرفته امکان از خود بیگانگی را بیان می‌نماید، ولی با چند مشکل روبه‌روست: اولاً، در این تعریف، معیاری برای سنجیدن تصاویر وجود ندارد تا از این طریق، انسان به وارونه بودن یا نبودن تصاویری که از خود دارد، پی ببرد. ثانیاً، از کلمات سروش معلوم نمی‌شود که کدام تصویر غلط، سبب از خود بیگانگی می‌شود؟ آیا هر تصویر وارونه و غلطی، سبب از خود بیگانگی، و هر تصویر صحیح، سبب آشنایی با خود و نجات از بیگانگی می‌شود؟ ثالثاً، از خود بیگانگی، ناهنجاری است که در اثر عامل یا عوامل خاصی به وجود می‌آید و بعد از پیدایش آن، انسان، تصویر وارونه از خود خواهد داشت؛ از این رو، رتبه از خود بیگانگی، پیش از داشتن تصویر وارونه است و تصویر وارونه، علامت و نشانه از خود بیگانگی است؛ در نتیجه، تعریف فوق، تعریف به غایت است.

۲-۳. دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری معتقد است: انسان دارای نفس واحدی ذومراتبی است که قابل تقسیم به دو مرتبه می‌باشد: الف) مرتبه دانی (مرتبه حیوانی، من طفیلی، ناخود): این مرتبه از نفس، بعد حیوانی انسان را تشکیل می‌دهد و با سایر حیوانات مشترک است. کارهایی مانند خوردن، نوشیدن، ارضای غرایز و... مربوط به همین مرتبه نفس می‌باشد. ب) مرتبه عالی (مرتبه انسانی، من اصیل، خود): این مرتبه از نفس، تشکیل‌دهنده حقیقت و انسانیت انسان می‌باشد. کارهایی مانند فکر کردن، به یاد خدا بودن،

۲-۵. دیدگاه آیت‌الله مصباح

آیت‌الله مصباح معتقدند که انسان دارای دو خود است: الف. خود حیوانی (خود طبیعی، خود مادی، خود ناسوتی)؛ انسان از این جهت با سایر حیوانات مشترک می‌باشد؛ مثلاً، غذا می‌خورد، آب می‌آشامد، استراحت می‌نماید. این بعد، مورد توجه همه انسان‌ها، حتی مشرکان و کفار است و اگر هم مورد غفلت واقع شود، سبب شقاوت و بی‌سعادتی انسان نمی‌شود.

ب. خود انسانی (هویت انسانی، هویت الهی، هویت ملکوتی)؛ این بعد همان نفخه الهی است که در انسان دمیده شد و سبب تمایز انسان از سایر حیوانات می‌باشد. توجه به این بعد است که انسان را از حیوانیت خارج نموده، و در زمره انسان قرار می‌دهد. اگر کسی از این بعد وجودی خویش غافل شود و آن را فراموش نماید، سعاتمندی خود را از دست داده، و به مرتبه حیوانیت سقوط می‌کند. انسان برای اینکه این بعد را فراموش نکند، باید نسبت به مبدأ خود معرفت حاصل نماید تا بداند از کجا آمده است و منتهای خود را شناسایی نماید تا بداند به کجا می‌رود و همچنین باید جست‌وجو نماید که وظیفه فعلی او چیست. ولی از آنجاکه بسیاری از انسان‌ها فقط به «خود» حیوانی توجه دارند و به تعبیر حضرت علی علیه السلام مانند حیواناتی هستند که تمام همتشان علوفه آنهاست «كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۴۷۵)، از «خود» انسانی، غافل و بیگانه می‌شوند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۵، ص ۶۵-۶۱؛ مصباح، ۱۳۸۸، ص ۸۵-۹۳).

۲-۶. دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی

آیت‌الله جوادی آملی، با ادله مختلف بیان می‌دارند که

انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است و از آنجاکه بسیاری از انسان‌ها، توجه انحصار به بعد مادی داشته، و از بعد معنوی و فطرت خدادادی غافل هستند، «از خود بیگانه» می‌باشند (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۶-۳۱۷).

بررسی دیدگاه شهید مطهری، علامه جعفری، آیت‌الله مصباح و آیت‌الله جوادی آملی

گرچه این بزرگان، مسئله «از خود بیگانگی» و امکان آن را با الفاظ گوناگون بیان نموده‌اند، ولی می‌توان آنها را به همدیگر ارجاع داد و در قالب دو تقریر ذیل بیان نمود.

تقریر اول: فراموشی مرتبه عالیہ نفس

در این تقریر، برای انسان، نفس واحدی لحاظ می‌شود که دارای مراتبی مانند نباتی، حیوانی و انسانی است. نفس انسانی در مرتبه نباتی، اعمالی مانند جذب، دفع و تولید مثل را انجام می‌دهد و از این حیث با سایر نباتات مشترک است. در مرتبه حیوانی، نفس، ادراک نیز پیدا می‌کند و از این لحاظ با سایر حیوانات تشابه دارد. در نهایت، نفس در مرتبه انسانی، تفکر و تعقل را نیز انجام می‌دهد و از این جهت از نباتات و حیوانات برتری پیدا می‌نماید. با توجه به مراتب و شئون مختلفی که نفس دارد، خواسته‌ها و توجهات مختلفی نیز پیدا می‌کند؛ مثلاً، اگر نفس، حرکت تکاملی خود را شروع نکرده باشد، تمام توجه‌اش به مراحل نازله مانند خوردن و خوابیدن خواهد بود. در این صورت، گفته می‌شود نفس انسانی به مرحله نازله تنزل پیدا کرده است و شأنی جز شأن نباتیت و حیوانیت ندارد. و اگر حرکت

از مجموع کلمات متفکران اسلامی، می‌توان به این نتیجه رهنمون شد که «از خود بیگانگی» امکان‌پذیر است، هرچند با توجه به تعاریف ارائه شده از سوی آنها، هر کدام «از خود بیگانگی» را در چیز خاصی دانسته‌اند.

۳. امکان از خود بیگانگی از دیدگاه قرآن

بعد از آنکه امکان‌پذیر بودن «از خود بیگانگی» از دیدگاه اندیشمندان مسلمان مورد بررسی قرار گرفت، این موضوع را از منظر قرآن کریم پی می‌گیریم. «از خود بیگانگی» با همین عنوان در آیات قرآن نیامده است، ولی از مفهوم و یا منطوق برخی از آیات می‌توان معنا و مفهوم «از خود بیگانگی» را به دست آورد. این آیات به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. آیاتی که موهوم عدم امکان «از خود بیگانگی» هستند؛ مانند:

- ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ (قیامت: ۱۴-۱۵)؛ بلکه انسان بر نفس خویش بیناست. طبق ظاهر این آیه، باید گفت: انسان نسبت به نفس «خود»، آگاهی داشته، بیگانه بودن با آن معنای درستی ندارد.

- ﴿وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾ (آل عمران: ۱۵۴)؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند. از ظاهر این آیه فهمیده می‌شود که برخی از انسان‌ها به فکر خود هستند و اهتمام کافی به آن دارند؛ در نتیجه، امکان «از خود بیگانگی» درباره آنها بی‌معنی خواهد بود.

ب. آیاتی که ناظر به امکان «از خود بیگانگی» هستند. این آیات نه تنها امکان از خود بیگانگی، بلکه وقوع آن را نیز بیان می‌دارند. در ذیل، به شرح و توضیح برخی از این آیات می‌پردازیم.

۱. آیاتی که بیان‌کننده نسیان و فراموشی نفس

تکاملی خود را شروع کرده باشد و آن را ادامه دهد، می‌تواند به مرحله انسانی، تعالی پیدا کرده، تفکر و تعقل هم داشته باشد؛ در این صورت، از مرحله حیوانی خارج شده، به مرحله انسانی خواهد رسید. برخی نیز در اثر سیر تکاملی به جایی می‌رسند که از خود گذشته، فانی فی الله می‌شوند؛ این گروه از همه برترند (ر. ک: طوسی، ۱۳۶۵، ۷۶-۷۹؛ مصباح، ۱۳۷۰، ص ۱۳۸-۱۴۹).

با توجه به تقریر فوق، از خود بیگانگی مبتنی بر انکار نفس و یا فراموش نمودن مرتبه عالی آن است و از آنجاکه بسیاری از انسان‌ها، وجود نفس و یا مرتبه عالی آن را انکار و یا فراموش می‌کنند و تمام عمر به دنبال رشد و تکامل بدن مادی و یا مراتب نباتی و حیوانی نفس هستند، برای آنان نه تنها از خود بیگانگی امکان دارد، بلکه از خود - یعنی همان مرتبه عالی نفس - بیگانه‌اند.

تقریر دوم: فراموشی خدا

بر اساس این تقریر، از خود بیگانگی، با محوریت خدا معنا و مفهوم پیدا نموده، همان فراموشی و بیگانگی از خداست؛ از این رو، تا وقتی انسان در صراط مستقیم که همان صراط الهی است، قرار دارد و آن را طی می‌نماید، خود را یافته، از آن، بیگانه نخواهد بود؛ اما اگر صراطی غیر از صراط مستقیم داشته باشد، منحرف شده، گرفتار بی‌راهه‌ها، ظلمات و از خود بیگانگی می‌شود (ر. ک: مطهری، ۱۳۷۲، ص ۳۰۱؛ مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۶۶-۱۹۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۱۵، ص ۳۰۶؛ مصباح، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۵-۶۳). و از آن رو که امکان فراموشی و بیگانگی از خدا وجود دارد، بیگانگی انسان از خود نیز وجود دارد.

که بیان‌کننده این حقیقت است که اگر کسی خدا را فراموش نکند و به یاد خدا باشد، خدا نیز او را فراموش نکرده، موجب از خودفراموشی وی نخواهد شد؛ یعنی اگر انسان با خدا در ارتباط باشد، این کار سبب می‌شود تا خداوند مقدمات کار را فراهم آورده، و انسان با توجه نمودن به «خود»، از آن بیگانه نشود (این مفهوم و این منطوق، در آیه ۶۷ سوره «توبه» با تعبیر ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ﴾ آمده است). طبق این مفهوم، راه خودیابی، این است که انسان به یاد خدا باشد و او را فراموش نکند. منطوق و مفهومی که با توجه به آیه ۱۹ سوره «حشر» بدان اشاره شد، از آیه ۱۵۲ سوره «بقره» نیز قابل استفاده است. در این آیه، حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ﴾ طبق منطوق این آیه، خداوند می‌فرماید: اگر کسی با من بیگانه نباشد و مرا یاد نماید، من نیز به او توجه داشته، او را از یاد نمی‌برم. مفهومی که از این آیه به دست می‌آید، این است که اگر کسی خدا را فراموش نماید و با او بیگانه شود، خدا نیز او را فراموش کرده، و او از خود بیگانه می‌شود. حال اگر منطوق و مفهوم دو آیه «حشر» و «بقره» را با همدیگر مقایسه کنیم، فهمیده می‌شود: اولاً، مفهوم آیه سوره «حشر» با منطوق آیه سوره «بقره» یکی است؛ ثانیاً، منطوق آیه سوره «حشر» با مفهوم آیه «بقره»، یک واقعیت را بیان می‌نمایند.

نکته سوم: آیه سوره «حشر»، علاوه بر منطوق و مفهوم، عکس نقیضی هم دارد که می‌فرماید: اگر کسی به یاد نفس خویش باشد و آن را فراموش نکند، به یاد خدا هم بوده، او را نیز فراموش نمی‌کند. این عکس نقیض، مضمون و منطوق حدیث نبوی است که می‌فرماید: ﴿مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ﴾

هستند. کسی که خود و نفس را فراموش کند، درواقع، نسبت به آن بیگانه شده است؛ از این رو، از این دسته آیات، برای موضوع از خودبیگانگی می‌توان استفاده نمود. این دسته آیات، گاهی با اشاره به اصل خود فراموشی، آن را امکان‌پذیر می‌دانند؛ مانند آیه ۴۴ سوره مبارکه «بقره» که می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ و گاهی هم به بیان منشأ خودفراموشی پرداخته، فراموشی خدا را منشأ اصلی خود فراموشی می‌دانند؛ مانند آیه ۱۹ سوره مبارکه «حشر» که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ با توجه به آیه ۱۹ سوره «حشر»، فهمیده می‌شود اگر کسی رابطه خود را با خدا قطع نماید و با او بیگانه شود، خود را نیز فراموش نموده، از خود نیز بیگانه می‌شود. به تعبیر ساده‌تر، «از خودبیگانگی»، همان بیگانگی از خدا و کیفر فراموشی و بیگانگی از خداست. از این آیه، نکات مختلفی قابل استفاده است که در ذیل به برخی از آنها که با موضوع این مقاله تناسب دارند، اشاره می‌شود:

نکته اول: منطوق این آیه به صراحت می‌فرماید: اگر کسی به یاد خدا نباشد و او را فراموش نماید، دچار خودفراموشی می‌شود؛ یعنی اگر کسی با خدا ارتباط نداشته، از او بیگانه باشد، این امر سبب می‌شود تا با «خود» نیز ارتباط نداشته، نسبت به آن نیز بیگانه و نا آشنا باشد. طبق این آیه، علت فراموشی و بیگانگی از خود، فراموشی و بیگانگی از خداوند متعال است؛ چون اول فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ﴾ سپس به عنوان نتیجه فرمود: ﴿فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾

نکته دوم: آیه فوق، علاوه بر منطوق، مفهومی هم دارد

(فصلت: ۵۳). این سه راه عبارتند از: راه آفاقی، راه انفسی، و راه شناخت خدا از طریق خدا. در ذیل، هریک از این راه‌ها به اجمال توضیح داده می‌شود: راه آفاقی، یعنی انسان از طریق تفکر و تأمل در میان مخلوقات، به خداوند راه می‌یابد. مهم‌ترین ویژگی‌های راه آفاقی عبارت است از: الف. آسان‌ترین راه برای آشنایی با خدا و صفات خداوند است.

ب. برای همگان قابل فهم می‌باشد.

ج. نیازی به استدلال‌های فلسفی ندارد؛ هرچند راه برای اقامه براهین فلسفی نیز باز است.

د. تأثیر درونی این راه نسبت به راه‌های دیگر کمتر است.

ه. در این روش، «رونده»، انسان است، «راه»، تفکر در مخلوقات خداوند می‌باشد و «مقصد»، رسیدن به خداست؛ در نتیجه، هیچ‌کدام از راه، رونده و مقصد عین همدیگر نیستند.

و. این روش بر علم حصولی تکیه دارد.

ز. این روش می‌تواند مقدمه‌ای برای روش دوم باشد (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۸۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۵۰-۵۱ و ۵۸-۱۲۹).

راه انفسی، یعنی انسان از طریق سیر درونی و خودشناسی به خداشناسی می‌رسد. در این روش، نفس از این جهت که نشان‌دهنده حق تعالی است، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مثلاً، انسان به دنبال پاسخ این سؤالات است: من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ به هنگام یافتن جواب این سؤالات، با خدا آشنا می‌شود و تا وقتی به دنبال این قبیل سؤالات و جواب‌ها باشد، از خدا غافل نمی‌شود. مهم‌ترین ویژگی‌های راه انفسی عبارت است از:

(مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۲). طبق این عکس نقیض، یکی از راه‌های توجه به خدا و فراموش نکردن خدا، توجه به «خود» و نفس است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۲۱۹).

نکته چهارم: با مقایسه نکته دوم و سوم، می‌توان گفت: همان‌گونه که شناخت خدا، ملازم با شناخت خود و خودیابی است، خودشناسی و خودیابی نیز ملازم با شناخت خداست.

از مجموع نکات فوق، دو ملازمه به دست می‌آید: الف) فراموشی و بیگانگی از خدا، ملازم با خودفراموشی و بیگانگی از خود است؛ به گونه‌ای که خودفراموشی و بیگانه شدن از خود، در راستای فراموشی و بیگانه شدن از خدای سبحان معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

ب) توجه و شناخت خدا، ملازم با توجه و شناخت خود است و بعکس. از میان این دو ملازمه، نوع اول، بیان‌کننده نحوه وجود آمدن خودفراموشی و از خودبیگانگی است و ملازمه دوم، بازگوکننده نحوه پیش‌گیری و یا درمان از خودبیگانگی می‌باشد.

۲. آیاتی که بر مواظبت و مراقبت از نفس دلالت دارند؛ مانند آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾ (مائده: ۱۰۵). برای توضیح این آیه، باید گفت: خدا، از سه راه مردم را به شناخت خود دعوت کرده است. این سه راه با همدیگر فرق داشته، هر کس به اندازه سعه وجودی خود می‌تواند از آن بهره جوید. ﴿سَرُّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

می‌یابد، سپس خود و اشیای دیگر را.
 ب. راه و مقصد یکی است؛ از این رو، کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین راه به مقصد است.
 ب. کامل‌ترین راه است.
 ج. به خاطر واسطه نداشتن، امن‌ترین راه محسوب می‌شود.
 د. در اینجا، غیر خدا طلب نمی‌شود.
 ه. چون خدا قبل از هر چیزی مشهود است، دیگر نیازی نیست تا انسان برای شناختن او، سراغ نشانه‌های دیگری برود؛ مثلاً، انسانی که کنار اقیانوس قرار گرفته، هیچ‌وقت برای اثبات وجود آب، سراغ سبزه‌زارهای اطراف آب نمی‌رود، بلکه از خود آب برای اثبات آب بهره می‌جوید.
 و. پیمودن این راه برای همگان امکان‌پذیر نیست (ر.ک: جواد آملی، ۱۳۸۲، ص ۵۵-۵۷ و ۱۸۳-۱۹۷؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۸۷).
 آیه محل بحث (یعنی آیه شریفه ۱۰۵ سوره مائده) با اشاره به راه دوم از سه راه فوق، هدف و غایت سیر واقعی همه انسان‌ها را بیان می‌کند؛ چون از یک سو، با اشاره به راه انفسی، به صراحت می‌فرماید که انسان‌ها باید مراقب نفسشان باشند و از سوی دیگر، مقصد همگان را به سوی خدا می‌داند. «خود» و حقیقت انسان، نفس اوست و این نفس همان راهی است که انسان را به سوی خدا سوق می‌دهد؛ از این رو، اگر کسی از خود یا همان نفس بیگانه شود، در واقع، از راهی که او را به مقصد واقعی می‌رساند، بیگانه و منحرف شده، سر از بی‌راهه‌ها در می‌آورد و از همین روست که قرآن تأکید دارد انسان مراقب نفس خود باشد تا راه هدایت به سوی خدا را گم نکند.

الف. در این حالت، رونده و راه یک امر می‌باشند.
 ب. نسبت به راه آفاقی به مقصد نزدیک‌تر است.
 ج. بر علم حضوری تکیه داشته، و از این جهت نسبت به راه آفاقی دقیق‌تر است.
 د. نسبت به راه آفاقی سعادت‌آورتر و سودمندتر می‌باشد.
 ه. با توجه به اینکه بر علم حضوری تکیه دارد، نیاز به تزکیه و سیر و سلوک دارد تا تهذیب نفس صورت بگیرد؛ از این رو، از راه آفاقی دشوارتر است.
 و. در این راه، گرچه سیر فی‌الخلق است (نه سیر فی‌الحق)، ولی به شهود حق تعالی منتهی می‌شود.
 ز. دوام دارد و از بین‌رفتنی نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۷۴؛ جواد آملی، همان، ص ۵۵-۵۱ و ۱۳۰-۱۸۲).
 راه سوم، راه شناخت خدا از طریق خداست؛ یعنی خدا را از طریق خدا بشناسیم نه از طریق امر دیگری؛ مانند شناختی که برادران حضرت یوسف از حضرت یوسف پیدا کردند. برادران، حضرت یوسف را توسط خود حضرت یوسف شناختند، نه به واسطه چیز دیگری؛ کما اینکه حضرت یوسف نیز موقع معرفی خود، غیر از خودش، چیز دیگری را واسطه قرار نداده بود. وقتی برادران، به حضرت یوسف گفتند: ﴿أَلَيْسَ لَكَ لَأَنْتَ يَوْسُفُ﴾ (آیا تو یوسفی؟) حضرت یوسف در جوابشان فرمود: ﴿أَنَا يَوْسُفُ﴾ (من یوسفم؛ یعنی برادران حضرت یوسف از مسما، به اسم یوسف پی بردند)؛ یعنی همان کسی را که می‌شناسید، یوسف است. در مسئله شناخت خدا از این طریق، انسان‌ها با خدا آشنا هستند و خود را هم با خدا می‌شناسند. ویژگی‌های این راه عبارتند از:
 الف. انسان در این سیر، قبل از هر چیز خدا را

نا‌آشنایی او با حقیقت خود است و این یعنی بیگانگی انسان از خود.

۴. آیاتی که بیان‌کننده خیانت، مکر و ظلم به نفس هستند؛ مانند آیاتی که می‌فرمایند: «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» (بقره: ۹ و ۱۸۷؛ نساء: ۱۰۷)، «وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ» (انعام: ۱۲۳) و «وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس: ۴۴؛ بقره: ۵۷؛ آل‌عمران: ۱۱۷؛ نساء: ۶۴؛ طلاق: ۱).
 خیانت در جایی شکل پیدا می‌کند که دو امر وجود داشته باشد تا یکی به‌عنوان خیانت‌کننده، به دیگری خیانت کند. و از آنجا که انسان دارای مراتب دانی و عالی است، خیانت، مرتبه‌ای از نفس به مرتبه دیگر معنا و مفهوم می‌یابد؛ زیرا هرگاه انسان گناهی انجام می‌دهد، هرچند ممکن است مراتب دانی نفس از آن لذت ببرند، ولی مرتبه عالی نفس از آن رنج می‌برند. این کار، طغیان و عصیان مراتب دانی، علیه مرتبه عالی است که از آن به «خیانت مرتبه‌ای از نفس علیه مرتبه دیگر» یاد می‌شود. مرتبه عالی نفس که تشکیل‌دهنده حقیقت انسان است، امانت الهی است و انسان با هر گناه، این امانت الهی را ضایع و به آن خیانت می‌کند و کسی که به خود خیانت کند، نسبت به آن بیگانه است. همین معنا در مورد فریب دادن خود و ظلم نمودن به نفس نیز مطرح می‌شود. خلاصه اینکه از مجموع آیات دسته دوم نه‌تنها امکان «از خود بیگانگی»، بلکه وقوع آن قابل استفاده است.

جمع‌بندی آیات

گرچه ظاهر دسته اول از آیات، مخالف با امکان «از خود بیگانگی» هستند، ولی در واقع، این آیات نیز هماهنگ با دسته دوم از آیات، بیان‌کننده امکان از خود بیگانگی می‌باشند؛ چون معنای درست آیات

راه و منتهای سیر آدمی که در آیه ۱۰۵ سوره مبارکه «مائده» به‌صراحت بیان شد، در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۸ و ۱۹) به صورت اجمال مطرح شده است؛ چون در این دو آیه سوره «حشر»، نیز از یک سو دستور به مراقبت و مواظبت از نفس می‌دهد و از سوی دیگر، می‌فرماید خدا را فراموش نکنید؛ چون خدا مقصد سیر انسانی است و اگر کسی این مقصد را فراموش نماید، برای خود زاد و توشه‌ای فراهم نمی‌کند و از این جهت با خود نا‌آشنا و بیگانه می‌شود.

۳. آیاتی که مسئله خسران نفس را بازگو می‌کنند؛ مانند آیه شریفه «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» (زمر: ۱۵؛ انعام: ۱۲ و ۲۰؛ اعراف: ۹ و ۵۳؛ مؤمنون: ۱۰۳؛ شوری: ۴۵). «خسران» به معنای از دست دادن سرمایه است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۳؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۹۵) و «خسران نفس» یعنی: انسان، نفس خود را در معرض هلاکت و بدبختی قرار دهد، به گونه‌ای که استعداد کمالش از بین رفته، سعادت بکلی از او فوت شود. از دیدگاه قرآن، خسران واقعی این است که انسان نفس خود را از دست بدهد: «أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر: ۱۵)؛ زیرا خسران‌های مربوط به مادیات ممکن است موقتی و قابل جبران باشد، ولی خسران نفسانی بدین معناست که نه‌تنها انسان سودی نکرده، بلکه اصل سرمایه را هم از دست داده است؛ در نتیجه، راهی برای جبران وجود ندارد. از آن‌رو که حقیقت انسان، نفس اوست و او نیز با برخی از اعمال اختیاری، آن را از دست می‌دهد، نشانه بی‌توجهی و

پیامبر همواره در جنگ‌ها پیروز می‌شود و آنان از این طریق به دنیای خود می‌رسند. آنان نمی‌خواستند به دین خدا کمک نمایند، بلکه به دنبال بهره‌برداری از دین بودند؛ از این رو، وقتی دیدند پیامبر در معرض خطر قرار گرفته، و آنها نمی‌توانند از طریق پیامبر به اهداف دنیوی خود برسند، او را در میان دشمنان تنها گذاشتند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۴؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۳۹۴). از این رو، در ادامه آیه، از اعتقادات واقعی آنان پرده برداشته، می‌فرماید: ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (آنها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند) و این نشانه از خودیبیگانی آنان است.

شاهد بر جمع دو دسته آیات فوق، آیات و روایاتی هستند که بیان می‌دارند برخی از انسان‌ها به واسطه اعمال اختیاری، سبب می‌شوند تا قلوبشان زنگار بگیرد: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففین: ۱۴) و در مرحله بعد، دچار مرض شوند: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ (بقره: ۱۰). در اثر عدم درمان، قلوبشان مَهر خورده ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ (نحل: ۱۰۸)، به مرگ قلبی منتهی می‌شود. امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جِنَائِي» (قمی، ۱۳۷۹)، مناجات‌التائبین (این مراحل، همان خودفراموشی و از خودیبیگانی است).

۴. بیان چند اشکال و پاسخ آنها

ممکن است اشکالاتی به ذهن انسان خطور کند که به واسطه آنها، امکان از خودیبیگانی نفی شود. در ذیل، چند اشکال مطرح، و به آنها پاسخ داده می‌شود.

شریفه ۱۴ و ۱۵ سوره «قیامت» که می‌فرماید: ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ﴾ (بلکه انسان بر نفس خویش بیناست و هرچند برای توجیه گناهانش بهانه‌ها بتراشد). این است که انسان نسبت به نفس خود آگاهی دارد و خود را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسد. او از کارها و اعمالی که انجام داده است، اطلاع کامل دارد و از این جهت، ضرورتی ندارد تا او را از اعمالش آگاه نمایند. کارهای او به واسطه اعضا و جوارح او انجام می‌شوند که همگی شاهد و گواه بر او هستند، هرچند با ظاهرسازی، ریاکاری و پنهان‌کاری بخواند چهره واقعی خود را مکتوم نماید و یا بخواند اظهار خوبی نماید و بدی‌ها را پنهان نماید (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۷۲۶). در واقع، این آیه بیان‌کننده این واقعیت است که برخی با اعمال بد خویش، از خود بیگانه شده‌اند، هرچند بخواهند عذری بیاورند.

در آیه ﴿وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾ (آل عمران: ۱۵۴) نیز، اگر مراد از توجه داشتن به نفس، این باشد که این گروه از انسان‌ها به فکر سعادت حقیقی خود هستند، در این صورت، باید گفت: «از خودیبیگانی» دست‌کم درباره برخی از انسان‌ها، امکان ندارد، در حالی که معنای درست آیه این است که این گروه، پیامبر را در جنگ رها کرده، تمام تلاششان، حفظ حیات مادی و دنیایی بود. آنان همه چیز را از یاد برده بودند و فقط به دنبال نجات جان خویش بودند؛ از این رو، آنان نه دین واقعی داشتند و نه به دنبال سعادت واقعی بودند و اگر هم در ظاهر در کنار پیامبر و در جنگ شرکت کرده بودند، فکر می‌کردند که

۴-۱. ناسازگاری از خود بیگانگی و علم حضوری

انسان به خود

ممکن است گفته شود: از یک سو، با توجه به «از خود بیگانگی»، باور بر این است که انسان بعد حقیقی و نفسانی خویش را فراموش کرده، با آن بیگانه می شود و از سوی دیگر، گفته می شود: انسان به خود علم حضوری دارد؛ این دو مطلب با همدیگر قابل جمع نیستند؛ زیرا با بودن علم حضوری به خود، فراموشی خود محال خواهد بود. از این رو، یا باید علم حضوری انسان به خود انکار شود تا از خود بیگانگی پذیرفته شود و یا باید از خود بیگانگی انکار شود تا علم حضوری به خود مورد پذیرش واقع شود.

پاسخ: اولاً، گرچه انسان به خود علم حضوری دارد، ولی موانعی مانند اشتغال به محسوسات، شبهات و توجه به اسباب و علل مادی، سبب می شوند تا توجه انسان به خود، ضعیف و یا حتی به صورت نیمه آگاهانه درآید (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۴۸)؛ یعنی ممکن است علم باشد، ولی علم به علم نباشد؛ در نتیجه، امکان دارد که انسان نسبت به «خود» نا آشنا و بیگانه شود. ثانیاً، همان گونه که بیان شد، نفس انسان، دارای مراتب نباتی، حیوانی و انسانی است. اگر انسان این مراتب را نشناسد و به جای توجه نمودن به مراتب عالی، به مراتب دانی بپردازد و به جای برآورده کردن خواسته های والای نفس، فقط به تأمین خواسته های پست نفس مشغول شود، نسبت به همان مراتب دانی علم خواهد داشت، ولی نسبت به آن مراتب والا - که تشکیل دهنده حقیقت انسان هستند - یا علمی ندارد و یا اگر داشته باشد، ضعیف خواهد بود؛ در نتیجه،

این شخص با اینکه نسبت به مراتب دانی علم دارد، نسبت به مراتب عالی بیگانه خواهد بود. ثالثاً، همان گونه که بیان شد، از خود بیگانگی در اثر عدم ارتباط با خدا معنا پیدا می کند؛ از این رو، ممکن است کسی با اینکه به برخی از مراتب نفس علم دارد، با خدا ارتباط نداشته، با او بیگانه باشد و از این جهت، نسبت به خود نیز بیگانه و نا آشنا باشد.

۴-۲. جدا بودن علت فاعلی و قابلی

ممکن است گفته شود: از یک سو، عقلاً میان علت فاعلی و قابلی جدایی وجود دارد، به طوری که نمی توانند از یک جهت با همدیگر در یک جا جمع شوند. از سوی دیگر، با توجه به «از خود بیگانگی» گفته می شود: انسان از خود بیگانه می شود. اگر بیگانگی از خود امکان پذیر باشد، انسان هم باید فاعل و بیگانه شونده باشد و هم قابل و بیگانه شده. در حالی که انسان، امر واحدی است و نمی تواند هم فاعل باشد و هم قابل؛ از این رو، از خود بیگانگی در انسان محال و نشدنی است.

پاسخ: همان گونه که بیان شد، حقیقت انسان، از آن نفس مجرد اوست که در عین واحد بودن، دارای مراتب مختلفی است. و با توجه به این مراتب، علت فاعلی و قابلی از همدیگر متمایز می شوند؛ مثلاً، اگر توجه انسان منحصرأً به مراتب دانی نفس باشد، این مراتب، نسبت به مراتب عالیه نفس بیگانه می شود؛ در نتیجه، مراتب دانی نفس، علت فاعلی و بیگانه شونده هستند و مراتب عالیه، علت قابلی و بیگانه شده می باشند.

نتیجه‌گیری

منابع

- نهج البلاغه (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۲)، الاشارات و التسنیهات مع الشرح للمحقق نصیرالدین الطوسی، تهران، دفتر نشر کتاب.
- (۱۴۱۷ق)، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، مکتب اعلام اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۵)، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- انگلس، فریدریک (بی تا)، لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی، ترجمه مرضیه احمدی، بی جا، گام.
- انیس، ابراهیم (۱۳۶۷)، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۴)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (بی تا)، تبیین براهین اثبات خدا، قم، اسراء.
- (۱۳۷۸)، تسنیم، قم، اسراء.
- (۱۳۸۲)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء.
- (۱۳۸۹)، توحید در قرآن، قم، اسراء.
- ، «خودشناسی و خداشناسی» (۱۳۷۷)، پاسدار اسلام، ش ۲۰۵، ص ۸۶.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۰)، گنجینه گوهر روان، تهران، نشر طوبی.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۶)، منابع معرفت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالعلم.
- سیحانی، جعفر (۱۳۶۰)، منشور جاوید قرآن، اصفهان، امام امیرالمؤمنین.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۱)، اوصاف پارسایان، تهران، صراط.
- (۱۳۷۳)، قصه ارباب معرفت، تهران، صراط.
- شریعتی، علی (۱۳۶۱)، مجموعه آثار، تهران، قلم.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین.
- (۱۴۱۶ق)، نه‌ایة الحکمه، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۹۸۶)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن،

۱. نفس در لغت دارای معانی مختلف بوده، در قرآن نیز کاربردهای متعددی دارد. یکی از معانی لغوی و کاربرد قرآنی نفس، روح آدمی است که برخی از اندیشمندان مسلمان نیز نفس را در همین معنا به کار برده، و با تعابیری مانند «خود» و «من» از آن یاد می‌نمایند.

۲. «از خودبیگانگی» از مفاهیم ماهوی نیست؛ در نتیجه، آنچه در تعریف آن بیان می‌شود، جنس و فصل آن نیست، بلکه مهم‌ترین آثار و لوازم آن به شمار می‌آید.

۳. امکان یا عدم امکان از خودبیگانگی، وابسته به تعریفی است که از این واژه ارائه می‌شود.

۴. از خودبیگانگی به واسطه عدم اهتمام و عنایت به مرتبه عالی نفس به وجود می‌آید.

۵. بسیاری از انسان‌ها اهتمام و عنایت انحصاری به مراتب دانی نفس داشته، از مرتبه عالی آن غافل هستند.

۶. اهتمام و عنایت به مرتبه عالی نفس، در گرو توجه به مبدأ، متنها و تشخیص وظیفه است و از این جهت، برخی از متفکران اسلامی، «از خودبیگانگی»، را ملازم با بیگانگی از خداوند دانسته‌اند.

۷. با توجه به بی‌اعتنایی و بی‌توجهی بسیاری از انسان‌ها به مرتبه عالی نفس و قطع نمودن رابطه خویش با خداوند، نه تنها امکان «از خودبیگانگی»، بلکه وقوع آن ثابت می‌شود.

- بیروت، دارالمعرفه. (۱۳۷۸)، *یادداشت های استاد مطهری*، تهران، صدرا.
۴۹. معین، محمد (۱۳۶۰)، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۶۱)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ملّاصدرا (۱۳۴۶)، *الشواهد الربوبیه*، تعلیقه سیدجلال الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- (۱۴۲۳ق)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیة الاربعه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- (۱۳۶۳)، *مفاتیح الغیب*، تعلیقات مولی علی نوری، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۵)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی.
- عمید، حسن (۱۳۳۷)، *فرهنگ عمید*، تهران، ابن سینا.
- فاضل، مقداد (۱۴۰۵ق)، *ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- فخررازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فناپی اشکوری، محمد (۱۳۷۵)، *علم حضوری*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۹)، *علم النفس فلسفی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- فیومی، احمدبن محمد (۱۴۰۵ق)، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجره.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۷۹)، *مفاتیح الجنان*، قم، اسوه.
- مارکس، کارل (۱۳۷۷)، *دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آگاه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۸۵)، *آیین پرواز*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- (۱۳۷۶)، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- (۱۳۸۸)، *به سوی او*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- (۱۳۷۰)، *فلسفه اخلاق*، تهران، اطلاعات.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، *سیری در نهج البلاغه*، چ نهم، تهران، صدرا.
- (۱۳۶۹)، *فطرت*، تهران، صدرا.
- (۱۳۶۶)، *فلسفه اخلاق*، تهران، صدرا.
- (۱۳۷۷)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ج ۱۶.
- (۱۳۷۳)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ج ۱۳.
- (۱۳۷۸)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ج ۲۳.
- (۱۳۶۸)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ج ۲۴.